

مایکل والتسر از فیلسوفان سرشناس آمریکایی و دارای شهرت جهانی است. از او تاکنون بیش از بیست کتاب در حوزه فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق و فلسفه اجتماعی به چاپ رسیده است، شامل موضوعاتی متنوع و مطرح مانند ناسیونالیسم، قومیت، عدالت اقتصادی، رفاه‌گستری و جامعه مدنی. ولی شاید معروفترین کتاب او که اکنون به صورت یکی از آثار مهم مرجع در آمده جنگهای عادلانه و ناعادلانه است که در آن قانون جنگ از جهات فلسفی و اخلاقی و حقوق بین‌الملل مورد بحث و موشکافی قرار می‌گیرد. از دیگر کتابهای مهم او *حیطه‌های عدالت*، *تفسیر و نقد اجتماعی*، *صحبت نقادان*، *پلورالیسم و عدالت و برابری*، *استدلالاتی چپ*، *عقل و سیاست و هیجان* و بالاخره دربارهٔ *مدارا* است که از زمان انتشار (۱۹۹۷) به بیست زبان ترجمه شده است.

والتسر از حیث فکری متعلق به جناح چپ سیاست آمریکاست. در آثارش نگرش پلورالیستی به سیاست و اخلاق مورد تأکید ویژه قرار دارد. او تحصیلات عالی را در دانشگاههای برنדיس و کیمبریج (در انگلستان) و هاروارد به پایان رساند و در ۱۹۶۲ از هاروارد موفق به اخذ درجه دکترا در علوم سیاسی و تاریخ شد. سپس به تدریس در همان دانشگاه و پرینستن پرداخت و اکنون استاد دانشکدهٔ علوم اجتماعی در مؤسسهٔ مطالعات پیشرفتهٔ پرینستن است که یکی از معتبرترین نهادهای علمی در جهان به شمار می‌رود. والتسر علاوه بر کارهای دانشگاهی، سردبیری مجلهٔ *Disent* را نیز برعهده دارد که (چنانکه از نامش پیداست) ناشر افکار روشنفکران و دگراندیشان آمریکایی است.

ع. ف.

* Michael Walzer, "Excusing Terror: The Politics of Ideological Apology", *The American Prospect*, vol. 12, no. 18, October 22, 2001.

کمتر کسی پیش از ۱۱ سپتامبر از تروریسم دفاع می‌کرد. حتی مرتکبین و پشتیبانان تروریسم در صدد مدافعه از آن بر نمی‌آمدند. تروریسم نیز مانند تجاوز جنسی به عنف و قتل عمد، عملی غیر قابل دفاع است. قربانیان تروریسم مردان و زنان عادی و همان ناظران بی‌گناه همیشگی‌اند. هیچ دلیل خاصی برای هدف گرفتن آنان وجود ندارد. حمله تروریستی بی‌آنکه فرقی بین افراد بگذارد، علیه سراسر یک گروه انجام می‌گیرد. تروریستها مانند مثنی آدمکش عنان گسیخته دست به حمله می‌زنند، با این تفاوت که وحشیگری و هجومشان با قصد و عمد و برنامه صورت می‌گیرد، و آماج آن، آسیب‌پذیری همگانی است. اینها را بکش تا آنها را به وحشت بیندازی. با چند قربانی مرده، عده کثیری گروگان زنده و وحشتزده به دست می‌آید.

شاخه‌های اهریمنی تروریسم از همین جا آغاز به رویش می‌کنند: ماجرا فقط به کشتن چند تن بی‌گناه ختم نمی‌شود: بعد نوبت بیم و هراس در زندگی روزانه است و پایمال شدن هدفهای زندگی خصوصی و ناامنی فضاها همگانی و اجبار بی‌پایان به پیش‌گیری و احتیاط. افزایش جرم و جنایت در جامعه نیز ممکن است آثار مشابه داشته باشد، ولی کسی برای آن برنامه‌ریزی نمی‌کند؛ افزایش بزهکاری حاصل کارهای هزاران تصمیم‌گیرنده مستقل از یکدیگر است که دستی نامریی آنها را با هم جمع می‌کند. تروریسم حاصل کار دستهای مریی است - پروژه‌ای تشکیلاتی است و گزینشی استراتژیک و توطئه‌ای به قصد آدمکشی و وحشت‌افکنی. پس شگفت نیست اگر دست اندرکاران این توطئه از توجیه استراتژی خود در محضر عام اکراه داشته باشند.

ولی وقتی توجیه اخلاقی پذیرفته نباشد، راه برای مدافعه و توجیه ایده‌تولوژیک باز می‌شود. در بخشهایی از جناح چپ در اروپا و آمریکا از مدتها پیش نوعی فرهنگ سیاسی عذر تراشی برای سازمانهای تروریستی قدیمی - از قبیل ارتش جمهوریخواه ایرلند، جبهه آزادی‌بخش ملی [الجزایر]، سازمان آزادی‌بخش فلسطین و مانند آنها - وجود داشته است. استدلالها تازگی ندارند و تکرارشان از ۱۱ سپتامبر تاکنون تعجب‌آور نیست. با این حال، مهم است که این دلایل را دقیقاً ببینیم و صریحاً رد کنیم.

نخستین عذر این است که ترور آخرین چاره است. در تصویری که رسم می‌کنند مردمی ستم‌دیده و تلخکام دیده می‌شوند که دیگر هیچ راهی ندارند. به هر اقدام سیاسی قانونی دست زده‌اند، همه امکانات را امتحان کرده‌اند، همه جا شکست خورده‌اند تا بالاخره به جایی رسیده‌اند که هیچ راهی به غیر از توسل به اهریمن تروریسم باقی نمانده است. یا باید تروریست شوند یا هیچ کار نکنند. پاسخ ساده این است که، با توجه به آن اوصاف، بهتر است هیچ کار نکنند. ولی این جواب برای آن عذر کافی نیست.



عکس از مریم زندی

رسیدن به آخرین چاره، کار چندان آسانی نیست. باید شخص واقعاً همه چیز را آزموده باشد (که خودش خیلی چیزهاست) — آن هم نه فقط یک بار. کدام حزب یا جنبش سیاسی است که تنها یک بار تظاهراتی به راه انداخته باشد و چون بلافاصله پیروز نشده است ادعا کند که اکنون حق دارد دست به آدمکشی بزند؟ سیاست هنر تکرار است. فعالان سیاسی یک چیز را آنقدر تکرار می‌کنند تا کار آزموده شوند، و به هیچ وجه روشن نیست که کی دیگر چاره‌ای نمی‌بینند. همین حکم در مورد آن دسته از مأموران دولت نیز صادق است که می‌گویند همه چیز را امتحان کرده‌اند و اکنون دیگر چاره‌ای نیست بجز گروگان‌گیری و بمباران دهکده‌های روستاییان. باید پرسید دقیقاً چه چیز را امتحان می‌کردند وقتی همه چیز را به امتحان گذاشته بودند؟

آیا کسی می‌تواند فهرستی بدهد که بشود باور کرد؟ «آخرین چاره» فقط به عنوان یک مفهوم حکایت از پایان راه می‌کند. در یک سلسله اعمال، توسل به ترور واقعاً آخرین راه نیست. آخرین است فقط به منظور عذر تراشی. در عمل، بیشتر تروریستها ترور را اولین چاره می‌دانند و از اول با آن موافق‌اند.

عذر دوم این است که تروریستها ضعیف‌اند و کار دیگری از دستشان بر نمی‌آید. ولی دو نوع ضعف معمولاً اینجا با هم اشتباه می‌شوند: یکی ضعف سازمان تروریستی در مقابل دشمن، و دیگری ضعف آن در برابر مردم خودش. همین ضعف دوم — یعنی ناتوانی سازمان تروریستی از

بسیج کردن مردم خودش - است که به گزینش تروریسم می‌انجامد و عملاً همه گزینه‌های دیگر - مانند اقدام سیاسی، مقاومت بدون خشونت، اعتصاب عمومی و تظاهرات فراگیر - را کنار می‌گذارد. تروریستها ضعیف‌اند نه به این جهت که ضعیفا را نمایندگی می‌کنند، بلکه دقیقاً به دلیل اینکه نماینده ضعیفا نیستند - به دلیل اینکه نتوانسته‌اند ضعیفا را به مقابله و مخالفت پایدار در میدان سیاست بکشانند. تروریستها بدون پشتیبانی سازمان یافته مردم خودشان عمل می‌کنند. ممکن است بیانگر خشم و بغض بعضی یا حتی بسیاری از آن مردم باشند. ولی نه تنها اختیار و اجازه سخنگویی و نمایندگی ندارند، بلکه حتی کوششی برای کسب آن نکرده‌اند. جبارانه عمل می‌کنند، و اگر پیروز شوند، جبارانه نیز حکومت خواهند کرد.

عذر سوم را کسانی می‌آورند که می‌گویند تروریسم نه آخرین چاره است، نه یگانه چاره ممکن، بلکه چاره عمومی است. همه به آن متوسل می‌شوند. سیاست (یا سیاست دولتی) واقعاً یعنی همین. هیچ چیز دیگری کار ساز نیست. منطق این استدلال همان منطقی است که می‌گوید «در عشق و در جنگ هر کاری رواست». عشق همیشه یعنی تقلب و فریب، جنگ همواره یعنی خونریزی، و سیاست همه وقت نیازمند ارباب و وحشت‌افکنی است. ولی دنیای مخلوق تروریستها در واقع هم در ورود دارد و هم در خروج. ما همیشه در دنیای تروریستها زندگی نمی‌کنیم. برای اینکه بفهمیم گزینه ترور چگونه انتخاب می‌شود، باید تجسم کنیم که در چنین مواقع چه اتفاق می‌افتد (هر چند البته صورت جلسه‌ای از آن در دست نداریم). گروهی زن و مرد (خواه مأموران دولت و خواه فعالان سیاسی) دور میزی نشسته‌اند و بحث می‌کنند که آیا گزینه ترور را انتخاب کنند یا نه. پس از چندی، عذرتراشیها شروع می‌شود و استدلال را در خود غرق می‌کند. البته باید توجه داشت که در آن موقع، دور میز، فایده نداشت که مدافعان تروریسم بگویند «کاری است که همه می‌کنند»، زیرا با کسانی روبرو بودند که راههای دیگری پیشنهاد می‌کردند. اما منشأ تروریسم معمولاً چنین استدلالهایی است. نخستین قربانیان آن، همکاران سابق‌اند، همان کسانی که می‌گفتند نه. آیا دلیلی هست که این دو گروه را با هم برابر بدانیم؟

عذر چهارم در واقع بازی با مفهوم «بی‌گناهی» است. البته که کشتن بی‌گناهان کار درستی نیست؛ ولی این قربانیان هم کاملاً بی‌گناه نیستند. از ظلم منتفع می‌شوند و از میوه‌های آلوده و ناپاک ستمگری تمتع می‌برند. بنابراین، گرچه کشتنشان قابل توجیه نیست... ولی... ولی قابل درک است. مگر توقع دیگری هم می‌توانستند داشته باشند؟ پاسخ این است که کودکان و حتی بزرگسالان قربانی تروریسم نیز مانند هر کسی که فعالانه در جنگ یا پاکسازی قومی یا سرکوبهای سیاسی وحشیانه شرکت نجسته است، حق بهره‌مندی از عمر طبیعی داشته‌اند. به این اصل

آبرومندانه نیز اصل اساسی است. کسانی که به خاطر لحظه‌ای خرسندی از بدبختی دیگران آن را زیر پا می‌گذارند، باید بدانند که نه فقط مشغول عذر تراشی برای تروریسم شده‌اند، بلکه به صف پشتیبانان آن پیوسته‌اند.

آخرین عذر عبارت از این ادعاست که همه واکنشهایی که برای مقابله با تروریسم بدیهی انگاشته و عرفاً تأیید می‌شوند در واقع به نحوی از انحاء از خود تروریسم بدتراند. گفته می‌شود که هرگونه اقدام سیاسی یا نظامی انتقام‌جویی و پایان آزادیهای مدنی و آغاز فاشیسم و سزاوار تقبیح است. یگانه واکنش اخلاقاً موجه، تجدیدنظر در سیاستهایی است که تروریستها مدعی‌اند به آن جهت حمله را آغاز کرده‌اند. به عبارت دیگر، بر قربانیان است که بگویند باید زودتر به این فکر می‌افتادیم.

من همه این عذرها را در ظرف چند روز گذشته شنیده‌ام، و دیده‌ام که اغلب چگونه با خشم و برآشفتنگی به نام وحدت و عزم ملی به زبان آمده‌اند. اما دو عذر اخیر بیش از همه به گوش می‌خورده‌اند. ما [آمریکاییان] بر سر عراق بمب می‌ریزیم، از اسرائیل پشتیبانی می‌کنیم و با رژیمهای سرکوبگر عرب، مانند عربستان سعودی و مصر، متحد شده‌ایم. بنابراین، چه انتظاری بجز تروریسم می‌توانیم داشته باشیم؟ صرف‌نظر از اوصاف مبالغه‌آمیز و تحریف شده‌ای که از شرارت و جنایت آمریکا داده می‌شود، واقعیت این است که از بسیاری چیزها در سیاست خارجی آمریکا در چند دهه اخیر می‌توان انتقاد کرد. بسیاری از ما لیبرالهای چپ‌گرای آمریکایی بیشتر عمر سیاسی خود را به مخالفت با خشونت‌گری حکومت کشورمان گذرانده‌ایم (هر چند باید بیفزاییم که من و بیشتر دوستانم از جنگ [۱۹۹۱] خلیج [فارس] حمایت کردیم که در عذر چهارم غالباً به آن استناد می‌شود). ما آمریکاییان باید در قبال سبعتهای دولت خودمان - و سبعتهای دولتهای دیگری که به آنها پول و تسلیحات رسانده‌ایم - پاسخگو باشیم. ولی هیچ یک از اینها عذری برای تروریسم نیست، و هیچ یک تروریسم را اخلاقاً قابل درک نمی‌کند. روانشناسان ممکن است درک و فهم را توصیه کنند. اما تنها واکنش سیاسی در برابر متعصبان ایده‌ئولوژیک و جنگجویان انتحاری، مخالفت آشتی‌ناپذیر است.